

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف
یک مطلبی راجع به این دلیل تمسک به قاعده لاضرر بود که می خواستم عرض کنم اما آمادگی برای بیان آن ندارم و این را می گذارم بعداً ان شاء الله عرض می کنم و فعلاً وارد دلیل بعدی می شویم.

س: سیر عقلائی در رابطه با حقوق را فقط ثابت می کند؟

ج: بله این قاعده لاضرر فقط در آن ناحیه است. مواردی که سیر عقلائیّه باعث این می شود که در طول آن ضرر صدق می کند برای آنجا است.

دلیل ششم که حالا این دلیل را بخوانیم تا بعداً مباحثی که آنجا هست عرض می کنیم:

«الدلیل السادس: الظهور الحالی عند السکوت»

دلیل ششم این است که اگر در مرآ و منظر معصوم سلام الله علیه یک کاری دارد انجام می شود و یا یک کاری ترک می شود و هیچ مانعی از اینکه معصوم علیه السلام واکنش نشان بدهند اگر قبول ندارند، وجود ندارد. در عین حال معصوم سلام الله علیه سکوت کرده اند، در اینجا برداشت مردم از این سکوت امام چیست؟ این است که قبول دارند، می گویند ظاهر را اگر قبول نداشت خب می فرمود، مانعی که نبود.

مثلاً برای تقریب به ذهن عرض می کنم، اگر یک منبری محترمی که مسأله می گوید بالای منبر در حال مسأله گفتن است، مسأله یک مرجع تقلیدی را می گوید و آن مرجع تقلید هم در مجلس حضور دارد و می شنود، او گفت که آقا می فرمایند مثلاً اگر شک بین یک و دو کردید مطلقاً نماز باطل است و لو ظن به یک طرف داشته باشید، آن آقا نظرش این است که نه اگر ظن به یک طرف داشته باشید اشکالی ندارد مثل بقیه رکعات می ماند، او دارد اینطور می گوید و این هم اینجا نشسته است و هیچ مشکلی هم نیست و آقا هم دارد گوش می کند، یک وقت مثلاً با یک کسی حرف می زند می گویم حواسش نبوده، اما نه دارد گوش می کند و بعضی اوقات سرش را هم تکان می دهد، خب همه مردم می گویند آقا نشسته بود و این آقا هم داشت می گفت خب حتماً درست است دیگر و الا آقا یک چیزی می گفت. ظهور حال این مرجع این است که تصدیق دارد، قبول دارد.

همین مسأله که این ظهور حال باشد این در معصوم علیه السلام هم می باشد، در یک جامعه ای زندگی

می کند که می فهمیم. مردم به این ظهور حالها تمسک می کنند.

مثلاً می‌گویند قم محلّ مراجع است و ما همیشه دسته‌ها را اینطور می‌آوردیم بیرون و هیچ مرجعی هم حرفی نزده است، هیچ خوف و تقیه‌ای هم نبوده است معلوم می‌شود که این آقایان جایز می‌دانند و راضی هستند و درست است، اگر اینها حرام بود و جایز نبود... مثلاً زنجیر می‌زنند، در مصائب اهل بیت علیهم السلام دسته راه می‌اندازند و زنجیر می‌زنند، می‌گوییم آقا اینها جایز است؟ می‌گویند بله، آن علما هستند و ما هم همه این کار را داریم می‌کنیم و هیچ کسی به ما نگفته است حرام است، اگر بود می‌گفتند مانعی که نبود.

پس سکوت در مقابل یک سیره در ظرفی که مفروضان این است که مانعی برای ردع نیست، نه خوفی است و نه چیزی، مانعی برای ردع نیست این ظهور حال آن ساکت، آن امامی که ساکت است، آن معصومی که ساکت است سلام الله علیه دلالت می‌کند بر اینکه این سیره و این کار، اگر انجام کاری است این کار حرام نیست، اگر ترک یک کاری است معلوم می‌شود که این ترک واجب نیست. بعد اگر شما این را هم ضمیمه کنید که شارع در هر جایی حکم دارد می‌توانید حتّی وجود حکم مماثل یا مناسب را هم استنتاج کنید. پس این می‌شود ظهور حال.

این یک دلیل خیلی محکمی است، از باب امر به معروف و نقض غرض و قاعده لاضرر و امثال اینها نیست، بلکه یک ظهور حال عرفی است که اگر سیره‌ای بود و ... این ظهور حال لا فرق بین به اینکه سیره عامّه همگانی باشد یا نه در محضر امام یک سیره‌ای است، اهل مدینه این سیره را دارند و امام صادق هم در مدینه زندگی می‌کنند، این کفایت می‌کند چه عام باشد چه خاص باشد، منتهی شرطش این است که در محضر و مرآی معصوم باشد، یا جایی باشد که اگر خود معصوم حضور ندارند اما ممثّل او که با واسطه او نظارت می‌کنند بر آن جامعه حضور داشته باشد و او هیچ نمی‌گوید که به توسط او می‌تواند به مردم بگوید این سیره غلط است اما نفرماید. در این موارد این ظهور باعث می‌شود که ما بفهمیم، حالا این ظهور حجّت است یا حجّت نیست؟ البته این ظهور را باید حجّیتش را اثبات کنیم، ظهور است دیگر قطع که برای ما نمی‌آورد، این ظهور باید خودش حجّیتش اثبات بشود همانطور که ظهور الفاظ به دلیل حجّیت اثبات حجّیتش را می‌کنیم این ظهور حال هم یک قسمی من الظهورات است و باید اثبات کنیم حجّیت این ظهور را. هر کس می‌گوید ظهور حال حجّت است، در کنار ظهور الفاظ ظهور حال هم حجّت است قهراً اینجا هم باید بگوید که ...

و آن وقت حجّیت ظهور حال را یا باید از ادله‌ای غیر از سیره درست کنیم تا دور لازم نیاید و یا اگر به سیره می‌خواهیم درست کنیم مستند ما برای حجّیت ظهور حال غیر از ظهور حال باشد، یعنی از راه‌های دیگری که گفتیم برای حجّتی سیره از آنها استفاده کنیم، مثلاً نقض غرض یا چیزهای دیگر، آن وقت حجّیت ظهور حال وقتی ثابت شد به واسطه سیره اما به غیر از این راه تا دور لازم نیاید، از راه‌های دیگر که اثبات کردیم آن وقت

سایر سیر را به واسطه این ظهور حال می‌توانیم اثبات کنیم. این یک حرف حسابی است که حالا بعضی‌ها در این مناقشه هم کرده‌اند که مناقشات را هم بعداً خواهیم گفت و ببینیم که آیا آن مناقشات درست است یا درست نیست.

س: این مواعی که فرمودید نباشد باید این را احراز کنیم یا اصل بر عدم آن است؟
ج: نه باید این را احراز کنید.

«الدلیل السّادس: الظّهور الحالی عند السّکوت» ظهور حالی معصوم نزد سکوت کردن در مقابل یک سیره.
«قد یقال: إنّ عدم الرّدع عن السّیر العقلائیة یدلّ علی إمضاء (آن سیره) دلالة حالیه» این دلالت می‌کند به نحو دلالت حالیه، دلالة حالیه مفعول مطلق نوعی یدلّ است. «بدعوی أنّ المعصوم علیه السلام - بما أنّ له مقام التبلیغ و المسؤولیة فی أداء الأحکام-» معصوم به سبب اینکه برای او است مقام تبلیغ دین و مسئولیت در اداء و رساندن احکام به خلائق «یکون لسکوته عن موقف عقلائیّ عامّ یقع بین یدیه» می‌باشد برای سکوت او از یک موقف عقلائی، یک موقفی که عقلاء گرفته‌اند فعلاً او ترکاً «موقف عقلائیّ عامّ» عام که اینجا می‌گوییم عامّ اضافی است یعنی حالا هم همگان را شاملش می‌شود و هم آنکه ... «لسکوته عن موقف عقلائیّ ... بین یدیه» برای این سکوت چه درست می‌شود؟ «ظهور حالیّ فی أنّه یوافق علیه و یقبل به» در اینکه موافق با آن موقف است و قبول می‌کند آن موقف را «نظیر: دلالة سکوته عن عمل شخصی یقع أمامه» اگر یک نفر در مقابل او یک کاری انجام بدهد و امام حرف نزند چطور دلالت می‌کند بر اینکه می‌گوید آقا من جلوی امام انجام دادم و امام فرمایشی نفرمودند، همینطور که یک نفر کار شخصی انجام بدهد سکوتش دلالت می‌کند بر اینکه این کار خلاف نبوده است جامعه هم همینطور است، سیره عام هم همینطور است.

«عن عمل شخصی یقع أمامه أو سکوت الأب عن تصرف معین من ابنه الکاشف عن رضاه به» پدر نشسته است دارد نگاه می‌کند به کُتَش و دید فرزندش آمد و دست کرد در جیب پدرش و یک ده تومانی مثلاً برداشت و او هیچ چیزی نگفت، خب می‌فهمد که راضی است و سکوت در اینجا چون مانعی نبود و دید که من برداشتم معلوم می‌شود که راضی است.

«بل قیل: إنّ السبکوت قد یكون أبلغ من الکلام فی التعبیر عن المرام» بلکه بعضی‌ها گفته‌اند سکوت گاهی رساتر است از سخن در کشف از مرام و مقصد، گاهی این بالاتر از آن است، چرا؟ برای اینکه لفظ که می‌گوید احتمال خلاف در آن است و شاید خلاف ظاهرش را اراده کرده است، نص نیست، اما کأنّ در اینگونه جاهایی که مطمئن هستیم مانعی وجود ندارد این نص می‌شود، این نص در باب می‌شود. در کلام ظهور است و ممکن

است خلاف ظاهرش را اراده کرده باشد، اما در اینجا وقتی که فعل است و سکوت می‌کند این دلالتش رساتر می‌شود.

«و هذا الظهور الحالی یختلف بحسب الظروف و الملابسات» حالا می‌فرماید این ظهور حالی به حسب ظروف و چیزهایی که با آن سکوت همراه و مصاحب هستند مختلف می‌شود؛ گاهی یک سکوتی موجب یقین ما می‌شود، نه ظهور حال، اصلاً این سکوت در یک مواردی موجب یقین ما می‌شود به اینکه راضی است.

مثلاً یک امر بسیار مهمی است، خطیر است که اصلاً انسان نمی‌شود ... یک کسی می‌خواهد یک کسی را بکشد و امام سکوت می‌کند در اینجا خب یقین پیدا می‌کند، این ظهور حال تنها نیست بلکه اینجا یقین پیدا می‌کند. یک وقت است که؟؟؟ از مطلب نیست ظهور می‌شود که مظنه برای انسان ایجاد می‌کند.

می‌فرماید: «و هو إن بلغ مرتبة یقین» «و هذا الظهور الحالی یختلف بحسب الظروف و الملابسات» ملبسات یعنی چیزهایی که همراه آن سکوت است «و هو» آن ظهور حالی، ضمیر هو به ظهور حالی بر می‌گردد «إن بلغ مرتبة یقین کان حجة بلا کلام» اینجا آن ظهور حالی بدون کلام و اشکال حجّت است، البته در حقیقت آن یقین حجّت است نه آن ظهور، مجازاً به آن ظهور نسبت می‌دهیم و می‌گوییم به این ظهور هم می‌شود اتکاء کرد و حجّت است و الا در واقع ظهور حجّت نیست بلکه آن یقین حجّت است.

س: با تقریر فرقی می‌کند یا همان تقریر است؟

ج: بله این در حقیقت همان تقریر است منتهی تقریر گاهی امر ایجابی است اما این فقط سکوت است. «و الاّ فنحتاج» اگر یقین نیاورد «فنحتاج فی إثبات حجّيته (حجّیت آن ظهور حالی) إلى ضمّ کبری حجّیه الظهور» ما باید کبرای حجّیت ظهور را به آن ضمیمه کنیم، مثل الفاظ؛ می‌گوییم الأمر ظاهرٌ فی الوجوب، صلّ ظاهرٌ فی الوجوب و کلّ ظاهرٍ حجّة پس این ظهور صلّ در وجوب حجّت است، اینجا هم باید همچین کبرایی داشته باشیم، می‌گوییم ظهور حال امام که از سکوتشان استفاده می‌شود ظهور حالشان این است که این را قبول دارند و ظهور الحالی حجّة ...

می‌فرمایند «إلى ضمّ کبری حجّیه الظهور حتّی إذا کان حالياً» بگوییم آن ظهور حجّت است حتی اگر آن ظهور ظهور لفظی نباشد و حالی باشد.

«و منه یظهر أنّه لا یمكن تتمیم الإستدلال فی المقام بالسیرة العقلائیة علی حجّیه الظهور نفسه» می‌فرماید از این ظهور که گفتیم روشن شد که ممکن نیست تتمیم استدلال در مقام - ما گفتیم به کبرای حجّیت ظهور نیاز داریم - خب این حجّیت ظهور را از خود این بناء عقلائی و سیره عقلائی به دست بیاوریم چه می‌شود؟ دوری می‌شود. بنابراین باید حجّیت ظهور را از جای دیگری به دست بیاوریم، اینجا هم توضیحی که از خارج دادم

۱۳۹۷/۰۹/۱۸

جلسه سی و یکم

شما باید اضافه بکنید و آن این است که اگر این حجّیت ظهور را از بناء عقلاء بدست آوردیم اما حجّیت بناء عقلاء را مستند به ظهور حال نکردیم، حجّیت بنائ عقلاء را از راه‌های دیگر استنباط کردیم آن اشکال ندارد، اما چرا اینجا این حرف را زده است شاید نظر ایشان این است که یعنی چون فرضمان این است که اگر ادله دیگر نبود برای حجّیت بناء عقلاء و دلیل ما فقط همین بود آنجا، و الا اگر این را هم بخواهیم در کنار سایر ادله باشد خب می‌گوییم حجّیت این ظهور را به بناء عقلاء اثبات می‌کنیم اما از راه نقض غرض، اما از راه ادله امر به معروف و نهی از منکر و ادله دیگر و آن وقت وقتی آن ثابت شد با آن ... این اشکالی ندارد. بنابراین بهتر این بود که قضیه منفصله اینجا گفته بشود.

س: ???

ج: چرا؟ به درد این می‌خورد، سیره عقلاء بر حجّیت ظهور حالی است نه بر حجّیت آن کار

س: می‌خواهیم بگوییم سیره عقلاء اگر حجّیتش با یک چیز دیگری ثابت شد؟؟؟

ج: این ظهور ...

س: ???

ج: چرا، آنجا مثلاً یک قیودی داشت و این راه راحت تری است دیگر.

«لا يمكن تتميم الاستدلال في المقام بالسيرة العقلانية على حجة الظهور نفسه» خود این ظهور، برای خود

این ظهور دیگر نمی‌توانیم الا به آن شکلی که عرض کردم.

س: استاد ببخشید یک ادله وجوب ارشاد جاهل و آن مقام تبلیغ برای امام داشتیم قبلاً که مستقل از این

بحث بود، باز در اینجا هم بما آن له مقام التبلیغ و المسؤولیه داریم این دو با هم فرق می‌کند؟

ج: بله فرق می‌کند، در آنجا این است که یک وظیفه‌ای به دوشش است، اما در اینجا این است که چون این

مقام را دارد... یک وقت می‌بیند یک کسی سکوت می‌کند می‌گوییم دلالت ندارد چون مسئولیتی ندارد و سکوت

می‌کند، می‌گوید به من چه خب حالا خلاف بگوید، ظهور حال پیدا نمی‌کند، اما اگر کسی باشد که مسئولیت بیان

شرع را دارد این آدم اگر سکوت کرد با توجه به این مسئولیتی که دارد ظهور حال پیدا می‌کند و الا یک کسی

می‌گوید به من چه خب بگوید. الان ما خیلی موارد ممکن است پای منبرها می‌نشینیم و یک حرفی را می‌زنند

فلذا پای منبر نشستن هم برای کسی که طلبه است و آن مشکل ... بعضی علماء؟؟؟ اگر منبری خلاف می‌گفت

از همان پایین می‌گفتند، چرا؟ برای می‌گوید این دارد تقریر می‌شود، من اینجا نشسته ام و مردم می‌گویند آقا

اینجا نشسته بود و حرفی نزد پس معلوم می‌شود که درست است.

یکی از اساتید ما ایشان می‌گفت که من پای منبر آقای آل طه خدا رحمتشان کند می‌روم، چون خیلی منبرها را به همین مشکل بر می‌خورد و یا می‌گفت روضه که می‌خوانند به جزم می‌گویند امام حسین فلان شد و فلان شد که اینها دروغ است و مجلس گناه می‌شود و من نمی‌توانم مجلس گناه بنشینم، نمی‌گویند نقل شده است، نمی‌گویند در مقاتل است، همینطور اسناد می‌دهد و قول به غیر علم می‌گویند و ... قول به غیر علم حرام است، خب می‌گفت این مجلس گناه می‌شود و انسان خیال می‌کند که این مجلس ثواب دارد در حالی که مجلس گناه است، می‌گفت من فقط منبر آقای آل طه می‌روم که ایشان اینطور حرف نمی‌زند و مواظبت می‌کند و من هم منبر او می‌روم.

س: حاج آقا در آنجا هم گفتیم وقتی چنین مقامی دارد و؟؟؟

ج: ولی یک وظیفه به گردنش است. ببینید آنجا این است که ارشاد جاهل بر انسان‌ها واجب است یا بر معصوم واجب است، این را خدا واجب کرده است، آن از این باب بود. اینجا از این باب نیست بلکه اینجا ظهور حالش است نه اینکه ارشاد جاهل بر او واجب است.

س:؟؟؟

س: مسئول بر چه هستند؟ شما می‌فرمایید مسئولیت دارند مسئول بر چیست؟

ج: بر هدایت مردم

خب، این به خدمت شما عرض شود که «و یؤیّده» در ضمن روایات مبارکات ما یک مواردی داریم که خود ائمه علیهم السلام به این ظهور حال تمسک کرده اند:

«و یؤیّده» تأیید می‌کند این دلالت ظهور حالی را که از سکوت به دست می‌آید بر اینکه قبول دارد مطلب را «ما رواه الشیخ رحمه الله بإسناده عن أحمد بن محمد بن سعید بن عقده (همان ابن عقده معروف) عن محمد بن یوسف بن ابراهیم عن محمود بن میمون عن جعفر بن سوید بن جعفر بن کلاب، قال: سمعتُ جعفر بن محمد علیهما السلام یقول: «یغشی قبر المرأة بالتوب و لا یغشی قبر الرجل» وقتی مرأه را می‌خواهند دفن کنند قبل مرأه به واسطه یک پارچه‌ای پوشانده می‌شود و رویش را می‌گیرند که نظر نامحرم به آن مرأه نیفتد اما وقتی مرد را دفن می‌کنند روی قبر پارچه‌ای نمی‌گیرند. «و قد مدّ علی قبر سعد بن معاذ توب» بر قبر سعد ابن معاذ یک ثوبی کشیده شد» و النبی صلی الله علیه و آله و سلّم شاهد و لم ینکر ذلک» پیامبر هم داشتند نگاه می‌کردند، به تشییع جنازه سعد آمده بودند و داشتند نگاه می‌کردند و حرف هم نزدند، امام صادق می‌فرمایند از اینکه پیغمبر حرف نزدند می‌فهمیم که آنجا اشکال ندارد، این حرام نیست که روی قبر رجل هم... و لو آن که به حسب قاعده است آن اولی است که روی قبر مرأه می‌کشند اما روی مرد نمی‌کشند اما اینطور نیست که نمی‌کشند پس کشیدن

حرام باشد، به چه دلیل حرام نیست؟ می‌فرماید که برای سعد ابن معاذ را کشیدند و پیغمبر هم ایستاده بود و حرف نزد، حالا از چه استفاده کرده است حضرت؟ از سکوت. حالا ما هم می‌گوییم همینطور، ما هم می‌گوییم سیره هست امام سکوت کرده اند، حرف نزدند پس معلوم می‌شود که این سیره را قبول دارند، البته در کجا؟ در آنجایی که مانعی از گفتن نباشد، خوف تقیه و امثال ذلک نباشد.

«فإن الإمام عليه السلام (در این روایت) قد استدللّ علی الجواز بعدم إنكار النَّبِيِّ الكَرِيمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فإذا كان عدم إنكاره لما فعل بمشاهدة من عمل شخص أو أشخاص دليلاً على إمضائه» وقتی یک نفر نزد حضرت انجام می‌دهد و این دلیل امضاء است اگر همه مردم انجام می‌دهند نیست؟ آنجا یک نفر در ضلالت بود، وقتی جامعه در ضلالت است سکوت حضرت دلالت نمی‌کند؟ به طریق اولی دلالت می‌کند.

س: ???

ج: وجه تأیید به خاطر این است که سند تمام نیست.

«فیکون عدم إنكاره لما فعله جميع العقلاء دليلاً عليه (بر امضاء) بطريق أولى» این یک روایت. روایت دومی که باز امام به سکوت استدلال فرموده اند «ما رواه الحسين بن بسطام و أخوه في طب الأئمة» این کتاب هم الان هست، طب الأئمة ای است که حسین ابن بسطام و برادرش نوشته اند، هر دو با هم یک کتاب نوشته اند. ما قلیلاً داریم که دو نفر ??? جمیل و یک نفر دیگر با هم یک کتاب نوشته اند، اینجا هم این دو برادر این طب الأئمة را نوشته اند.

«عن محمد بن إبراهيم العلوي عن أبيه إبراهيم بن محمد عن أبي الحسن العسكري عن آبائه عليهم السلام، قال: قيل للصادق عليه السلام: الرجل يكتوى بالنار» تعبیر فارسی اش این است که با آتش داغ می‌کنند، بعضی از بیماری‌ها و بعضی از عفونت‌ها سابقاً این وسایلی که الان برای عفونت زدایی نیست در آن زمان داغ می‌کردند، یعنی یک آهنی را در آتش می‌گذاشتند گذاخته که می‌شد روی او قرار می‌دادند. الان یاد آمد که مرحوم آقای شیخ عباس قمی رضوان الله علیه ظاهراً در منازل الآخرة نقل کرده اند که یک زمانی از یک قبرستانی ایشان عبور می‌کردند و می‌بینند که از یک قبری صدای ... ظاهراً یک میته را دفن کرده بودند - شما خصوصیاتش را نگاه کنید، اصلش را می‌خواهم عرض کنم - می‌گویند شنیدم که در قبرستان مثل شتری که او را داغ می‌کنند، شتر هم وقتی زخمی چیزی می‌شود داغ می‌کردند و او نعره می‌کشد، می‌گویند دیدم همچین نعره‌ای شنیده می‌شود، آمد دیدم یک میته را دارند دفن می‌کنند و این میته که دفن می‌کنند نعره می‌کشد. و باز یک دوستی داریم در مشهد این آمده بود و می‌گفت که یکی از اقوامشان به رحمت خدا رفته بود، می‌گفت داشتند دفن می‌کردند که یک مرتبه من دیدم که شکمش منفجر شد، این شاید امور مالی اش درست نبوده است که او با

چشم برزخی دید که شکمش منفجر شد و می‌گفت که من از هوش رفتم، من را کشاندند در یکی از اتاق‌هایی که در قبرستان بود تا حالم جا آمد.

اینها هست، حالا اینجا سؤال کرده است که آیا این کار حلال است یا حرام است که حالا یک کسی به خاطر این جهت او را اکتوا کنند بالنار «و ربما قتل» و چه بسا گاهی در اثر این کار ممکن بمیرد، تحمل نداشته باشد و بمیرد «و ربما تخلّص» و گاهی هم گاهی ممکن است تخلّص پیدا کرده و از آن بیماری نجات پیدا می‌کند، گاهی همین بیماری موجب مردنش می‌شود و گاهی هم درمانش می‌شود.

«قال» حضرت فرمود «قد دکتوی رجلٌ علی عهدِ رسولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو قائمٌ علی رأسه» حضرت بالای سر او ایستاده بودند و آن مرد هم اکتواء شد، یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند که حضرت ایستاده بودند و حرفی هم نزدند، خب معلوم می‌شود که جایز است و الا باید ردع می‌کردند و مانع می‌شدند. پس این روایات دلالت می‌کند که سکوت در مقابل یک عمل دال بر این است که آن عمل غلط نیست، خلاف نیست و الا باید امام ردع بفرماید، و در اینجا چیست؟ بنابراین سیره هم همینطور است دیگر، اینکه اولویت دارد تا آن.

«و یُمكن تأییدهُ أيضاً بما قد یقال: إنَّ تجویز الشّارع المقدّس للأكل من بیوت الآباء و المّهات و غیرهم المذكورین فی الآیة الکریمة مع عدم الإذن الثابت اعتباره کتاباً و سنّة بل و إجماعاً راجعٌ إلی حجیة ظهور الحال فی الرضا من المالک بالأكل»

دو مطلب را کنار هم بگذارید:

یکی اینکه «لا یجوز التّصرف فی مال أحد الاّ بإذنه، الاّ بطیبة نفس منه» این مطلب مسلمی است در اسلام و انقدر هم مهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسب نقل در حجّة الوداع که آخرین حجّی بود که در سال آخر عمر مبارکشان بود در آن صحبتی که در منی فرمودند یکی همین بود. معلوم می‌شود چیزهایی که آنجا فرمودند خیلی نکته‌های اساسی است که خواسته اند بر آن تأکید داشته باشند. یکی همین که تصرف در مال دیگری بدون اذن او و طیب نفس او جایز نیست. این را احد گفته است دیگر، آن احد هر کس می‌خواهد باشد، خاله باشد، عمه باشد، دوست باشد، اجنبی باشد، هر چه می‌خواهد باشد. این از یک طرف.

از طرف دیگر، قرآن در سوره مبارکه نور چه فرموده است؟ فرموده است «لَیسَ عَلَی الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَی أَنْفُسِكُمْ» حرجی بر شما نیست که چکار کنید؟ «أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُیُوتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُیُوتِ خَالَاتِكُمْ» خال یعنی دائی «أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِیقِكُمْ» از بیوت اینها

اشکالی ندارد. آیا این تعبّد است که خدا که مالک الملوک است اجازه می‌دهد؟ یا اینکه این بر اساس این است که ظهور حال اینها است که راضی هستند.

بعضی گفته اند که این آیه تعبّد نیست بلکه این آیه بر اساس ظهور حال است، می‌خواهد بگوید ظهور حال اینها این است که اینها راضی هستند. نتیجه اش کجا ظاهر می‌شود؟ نتیجه اش اینجا ظاهر می‌شود که اگر بگوییم تعبّد است خب به درک که راضی نیست خدا اجازه داده است، اگر بگوییم ظهور حال است اگر خودش گفت راضی نیستم نمی‌توانیم برویم. آیه تعبّد نمی‌کند، می‌گوید چون ظهور حالشان این است که راضی هستند. بنابراین فقهای که در اینجا گفته اند اگر اظهار کراهت کرده است و یا یک آدمی است که می‌شناسیم که این بخل دارد و می‌دانیم که این در دلش طیب نفس ندارد، اینجا نمی‌توانیم. اما آنهایی که گفته اند این تعبّد است، گفته اند این مثل حقّ المارّه می‌ماند و شارع اجازه داده است که از اینجا رد بشویم - بنابر آن کسانی که آن روایت را معتبر می‌دانند - یا مثلاً عبور از اراضی متّسعه، حالا یخه اش را پاره کند و بگوید که راضی نیستم از اینجا رد بشوی، می‌گوییم خب راضی نباش خدا اجازه داده است.

س: ???

ج: بله، اینها مصادیق واضحی است که خدای متعال ذکر کرده است.

خب آن بیوتکم چه می‌شود؟ خانه؟؟ آنجا هم گاهی به خاطر این است که الان یک چیزی در خانه آدم است که شک می‌کند این برای خودش است یا خیر؟ از این جهت شک می‌کند که بخورد یا نه، می‌گوید وقتی در بیوت خودتان است ظاهرش این است که برای خودتان است دیگر. فلذا آقایان فرموده اند مثلاً یک پولی می‌بینید در صندوقتان است، نمی‌دانی که برای خودت است یا برای خودت نیست، آقایان گفته اند اگر صندوقی است که مشترک است نه اما اگر صندوق خودت است، یک احتمالی می‌دهیم که شاید کسی معاذ الله پولش را اینجا انداخته است آنجا اشکال ندارد و ظهور حال این است که برای خودت است و می‌توانی مصرف کنیم.

«و یمكن» تأیید دلالت سکوت بر ظهور حال متکلم بر قبول «بما قد یقال: إن تجویز الشّارع المقدّس للأكل من بیوت الآباء و الامّهات و غیرهم المذكورین» آن قیدی که ذکر شده اند در آیه کریمه «مع عدم الإذن» با اینکه آنها اذن نداده اند شارع می‌گوید اکل از بیوت آنها عیبی ندارد «مع عدم الإذن الثّابت» آن اذنی که از نظر فقهی ثابت است اعتبارش هم کتاباً و هم سنّه، کتاباً آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» سنّت هم که روایتش را خواندم که «لَا یحل مال امرئ مسلم الا عن طیب نفسه» «بل و اجماعاً» «أنّ تجویز الشّارع این را با اینکه اذن لازم است «راجعُ إلى حجّیة ظهور الحال» راجع است به حجّیت ظهور حال، در چه؟ در رضای از مالک به اکل. پس چه چیزی نیست؟ تعبّد نیست، این از باب همین ظهور

حالش در رضا است. دایی می‌شود راضی نباشد بچه خواهرش چیزی از خانه اش بخورد؟ عمو می‌شود راضی نباشد؟ برادر می‌شود راضی نباشد؟ دوست می‌شود راضی نباشد؟ ظهور حالش این است که راضی است.

«و بهذا البيان تثبت حجّية السير العقلائية المعاصرة» به این بیان سیر معاصره با معصوم حجّیتش ثابت می‌شود، ظهور حال معصوم، اگر سکوت کرده است معلوم می‌شود راضی است.

س: ???

ج: بله تأیید گفتیم دیگر چون ممکن است کسی بگوید از باب ظهور حال نیست بلکه از باب تعبّد است. یا نه ظهور حال در اینجا را شارع حجّت قرار داده است چرا تأویل به جای دیگر می‌کنید؟ ظهور حال در اینجا را شارع حجّت قرار داده است اما آیا این ظهور حال در همه جا حجّت است؟ این قیاس می‌شود، تعدّی از این مورد به موارد دیگر قیاس می‌شود. فلذا چون این شبهه را دارد می‌گوییم تأیید.

بله به ذهن می‌آید که فرقی نکند اما نمی‌شود فتوا داد، خدای متعال ظهور حال را در این موارد حجّت قرار داده است فلذا بعد این اشکال می‌آید که آیا همه ظهور حال‌ها را ما می‌توانیم حجّت قرار بدهیم؟ حالا خواهیم گفت که نه، مواردی داریم. هر کجا دلیل داریم که ما نمی‌توانیم بگوییم ظهور حال حجّت است و الا نمی‌توانیم یک قاعده کلی بگوییم ظهور حال علی الاطلاق حجّت است، به چه دلیل؟

«و بهذا البيان تثبت حجّية السير العقلائية المعاصرة» بلکه یک مقدار پایمان را بالاتر می‌گذاریم، نه فقط معاصره «بل المستحدثه» اما «المعلوم حدوثها عادياً» آن سیری که مستحدث است، بعد از عصر ائمه حادث می‌شود اما یک صورتی بوده است که همه می‌دانستن که چنین چیزی خواهد شد. خب اینجا هم اگر امام سکوت کند با اینکه می‌توانست بگوید مثلاً امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند ده سال و پنج سال دیگر - روشن هم هست و اوضاع به همین سمت دارد می‌رود- مثلاً یک عده خاصی یک لباس‌هایی می‌پوشند و لو اینکه آنها مسلمان نیستند اما معلوم است که این دارد سرایت می‌کند به مسلمین و واضح است، حالا آنها را لازم نیست نهدی چون در آنها تأثیری ندارد اما معلوم است که این لباس دارد عمومی می‌شود، امام عسکری سلام الله علیه می‌توانند بفرمایند مردم این را نپوشید. اگر سکوت کردند در این صورت نفرمودند با اینکه سیره الان حضور ندارد اما چون اماراتش و علائم وجودش واضح است و احتیاجی به علم غیب و اینها ندارد اینجا هم اگر امام سکوت کردند این ظهور حال دلالت می‌کند بر اینکه این را قبول دارد.

س: باید نزدیک باشد به عصر معصوم؟

ج: نه نزدیکی و دوری ندارد ولی معمولاً نزدیک‌ها هست که علائمش وجود دارد و الا اگر یک چیزی برای خیلی بعد باشد اما علائمش وجود داشته باشد ...

س: ???

ج: اگر چیزی بود، کلی آن این است.

می فرمایند که «بل المستحدثه المعلوم حدوثها عادياً بظهور أمارات تحققها من طريق إحراز إمضاء تلك السير من دون الحاجة إلى القول بكفاية مجرد عدم الردع أو عدم وصوله» این من طریق عطف به کجا شد؟ متعلق به کجا شد؟ به حجیت، تثبت حجیة السير العقلانية المعاصرة از راه احراز امضای آن سیر بدون نیاز به قول بکفاية مجرد عدم ردع یا عدم وصول. چون ما همینطور که اینها را قبلاً خواندیم برای کسانی که توجه به قبلاً دارند واضح است. ما قبلاً چه می گفتیم؟ می گفتیم باید احراز عدم ردع بشود، بعضی از مبانی این بود که باید احراز کنیم عدم ردع را تا حجّت بشود. بعضی از مبانی این بود که ردع به ما واصل نشود حجّت می شود. می گوئیم ما احتیاجی به اینها نداریم، همین که امام سکوت کرد می فهمیم که حجّت است، به همین ظهور حال می فهمیم حجّت است نیازی نداریم به احراز عدم ردع که یک کار آسانی نیست که ما احراز باید بکنیم. احتیاج نداریم به اینکه بگوئیم به ما واصل نشده است چون بخواهیم بگوئیم واصل نشده است باید تتبع و فحص کنیم، شاید یک جایی فرموده اند، نه، همین که دیدیم امام سکوت کرده است احتیاجی نداریم برویم در حرفها و این طرف و آن طرف نگاه کنیم، همین که می بینیم سکوت کرده است می فهمیم که راضی است بدون نیاز به این امور.

س: ???

ج: امضاء هم که گفتیم یعنی چه.

س: خب الان اینجا امضاء در میان است؟

ج: بله امضاء در میان است. امضاء یعنی اگر دارند یک کاری را دارند انجام می دهند پس معلوم می شود که امضاء می کند یعنی عدم الحرمة را برای این جعل کرده است. اگر دارند یک کاری را ترک می کنند معلوم می شود که عدم الوجوب را برای این جعل کرده است. چون همانطور که وجوب مجعول است عدم الوجوب هم مجعول است، حرمت مجعول است و این هم مجعول است.

این استدلال خوب و قوی می که برای این وجود دارد. این استدلال خوبی است یعنی هم عرفی است و هم دلچسب است، آن حرفهایی که قبلاً می زدیم باید یک مقدار بچسبانیم به دل اما این خود به خود به دل می نشیند کأن این یک راه خوبی است، انسان در سلوک عرفی خود هم می بیند همین است که وقتی می بیند سکوت کردند می گوید قبول دارند دیگر، این الدلیل السادس یک دلیل عرفی دلچسبی است.

اما «المناقشة الأولى»

«و يمكن المناقشة في هذا الدليل بوجه:» همین که خیلی ظاهر الصّلاح است و دلچسب است به وجوه در آن مناقشه شده است.

«المناقشة الأولى: عدم حجّية ظهور الحال» می‌گوید چه کسی گفته است که ظهور حال حجّت است؟ بله ظهور حال وجود دارد اما چه کسی گفته است که این ظهور حجّت است؟

«بأنه لا كلام لنا في فرض إفادة ظهور حال الشارع في إضاءته لما لم يردع عنه من البنائات العقلانية للقطع بأضاءته له» می‌گوید شما ظهور حال را دو قسم کردید دیگر: گفتید یک وقت ظهور حال برای شما قطع می‌آورد خب آنجا که روشن است اما آنجا که قطع نمی‌آورد به چه دلیل حجّت است؟ ظن است، و ظن دلیل نیست. «إن الظن لا يغني من الحق شيئاً»

«قد نوقش في هذا الدليل بأنه لا كلام لنا» در چه فرضی لا کلام لنا؟ در فرض افاده نمودن ظهور حال شارع در امضاء کردنش برای آن چیزی که ردع نموده از او از بنائات عقلانیّه افاده نمودن این ظهور حال در این صورت به چه چیزی؟ «للقطع» این للقطع مفعول افاده است. افاده نمودن این ظهور حال للقطع بامضاء له. «و أمّا حجّية ظهور الحال كظهور حال شخص في أنه سارق فهي غير واضحة» اگر شما بگویید مطلقاً ظهور حال حجّت است خب ظهور حال یک نفر این است که این دزد است، ظهور حالش این است که دزد است آیا این ظهور حال حجّت است که بگیریمش و دست‌هایش را ...

س: ???

ج: نه، ظهور حال را شما مطلقاً می‌توانید بگویید ظهور حال، خب اگر این است پس ظهور حال این آدم این است که دزد است، ظهور حال این آدم این است که قاتل است، تا حرف فلانی می‌آید می‌بینی رنگش زرد می‌شود، خب ظهورش حالش اگر این است و اگر واقعاً کارش این نیست چرا رنگش زرد می‌شود؟

س: ???

ج: باید تخصیص بزنی یا خیر ظهور حال مطلقاً حجّت نیست بلکه یک مورد ویژه‌ای است که ظهور حال حجّت است.

مثلاً بعضی گفته اند ظهور حال این است که - حال شخص نه، حال مکان - گفته اند این بازار که مثلاً بیست سال، سی سال، یک قرن دو قرن از آن می‌گذرد ظاهر حال این است که کف آن نجس است، می‌شود پنجاه سال، شصت سال یک قرن دو قرن باران نمی‌خورد و آفتاب نمی‌خورد یک جا طاهر بماند؟ ظهور حال این است، فقها گفته اند خیر ظهور حال حجّت نیست، تا موجب اطمینان و قطع نشود حجّت نیست.

الفائق في الاصول - حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۰۹/۱۸

جلسه سی و یکم

پس ما دلیل نداریم به اینکه «الظهور حجّة المطلقا» لفظ باشد غیر لفظ باشد، حال شخص باشد، حال مکان

باشد و ... نه ما چنین دلیل نداریم.

خب تتمه اش ان شاء الله برای فردا

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.